

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مجموعه چند رساله از جمله: ترجمه رساله کائنات

مؤلف علی جان بن شمس الدین حامی

مترجم

شماره قفسه ۱۷۴۸۹



جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

۲۰۸۵۵۴



۳۵۵۷۰۶
۱۷۳۸۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مجله خدیرا المازعلی: ترجمه صالحه کاشانی

مؤلف علی جان بن شمس الدین حاکمی

مترجم

شماره قفسه ۱۷۴۸۹



کتاب

کتاب

۲۰۱

۱۷۳۸۹
۲۰۸۵۵۴

۱۷۳۸۹
 ۳۵۵۶
 ۲۰۵۷۰

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 اجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم

در فضیلت سید عالم خاتم نبیین
 و در بیان احوال و مناقب آن بزرگوار

بسم الله الرحمن الرحيم

در بیان مناقب و احوال سید عالم
 و در بیان احوال و مناقب آن بزرگوار
 و در بیان احوال و مناقب آن بزرگوار



بسم الله الرحمن الرحيم
رسالة جامع کبیر

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس حکیمی را که انکار حکما و انظار علما
در که موفد او میخیزد و پریشاند و در و در
بر کمالان خاصه رحمت مصطفی صلی الله
عیه و آله و اصحاب او که غایت ایجاد عالم
ایشند **ای** موضوع ارباب الیاب
انکه تمیز نوع انسان از سایر اشیاء حیوان
بفصیله تعقلست و هر چند کسی در تعقل
اتم و اقویست مرتبه او در این مرتبه ارفع
و اعلی است و کمال تعقل اینست
که مراتب نفس او مرتب شود بصورت حیوانی و



اشیا از وجوب الوجود و عقول نفوس
و میولا و سبب حسیه و نوعیه و انشاک و کواکب
و عناصر بسیطه و مرکبات ناقصه و نامده که
معین و نبات و حیوان است مخصوص
الن کواکب و اجرام و جو است نفس باطن
بواسطه اینست که عالم عفا شود و بی
قلم تحبست و تم نقاب عفا از همه حقایق با
توفیق الهی و داشت و اینم ختم می
ع بر وفق مشرب متاخرین حکما
بر صحایف ظهور نکاشت و مقصود است
که در بعضی اوقات سبب انکار اینست
در محبتش بنده خداوند اله بنده آینه صور
الطاف الهی نقاده عناصر و انشاک فاضله
ارباب ادراک حامی ارباب هدایت حاجی سبب
خواست منقاع کنور توفیق مصباح روز روشن

قرب میشود بر ذات ممکن با صفات خوب
 الوجود در هست مانند ضو است در روشنی چنانچه
 ضو بذات خود منفی است و عجب الوجود عین خود
 و بذات خود موجود و ممکن الوجود در هست مانند
 زمین است در روشنی چنانچه نسبت او نسبت
 و تاریکی یک است در روشنی او از غیر او است
 نسبت ممکن الوجود الوجود عدم یک است و وجود او
 از غیر او است **مفصل** علم به دو قسم است خصوصاً
 و آن محصور صورت معلوم است نزد عالم
 و حضور و آن محصور معلوم است نزد عالم مثل
 علم بنفس او و صفات قایم بنفس و چون
 صفات حق سبحانه و تعالی عین ذات او است
 پس علم او حضور در باشد و شیخ نوح عیسی درین
 مسئله مخالف قوم است و میگوید که علم حق قایم
 بذات خود حضور است و لب بر شیه محصور

زمین در ۳

مابین

و این سخن منافی قاعده قومست که گفته اند
 فاعلم شرف قابل شئی نمی تواند بود **مفصل** مشهور است
 هر حکما میگویند که خدای تعالی عالم است بر حکایت
 و بواسطت بر وجهی که در ادانت که عالم کمال
 او زمانی نیست و در پیش او ماضی و حاضر و مستقبل
 تصور نمی توان کرد و امتداد زمان با خود او
 که مقارن اجزاء او است بیکه نوزاد او حاضر است
 و همه نسبت با و متساویند بخلاف علم نفس
 ماکر زمانیت و بعضی حوادث نسبت با علم زمان
 ماضی است و بعضی حاضر و بعضی مستقبل و برای
 توضیح این معنی زمان را مثل ریسمان فرض باین
 کرد که هر چه آن ریسمان بزرگ باشد اکنون اگر
 آن را مثل مش بده آن ریسمان کند بهر آن
 نظر بیند و اگر مویر **مفصل** مش کوچک نظر قاصر
 ۴ مش بده کند هر دم از یکین ظاهر شود که

مؤرخه

نظرم

غائب کرده ^{مقصود} فعل حق تا بنزد حکما رفت
از ادوات اوست اگر خواهد کند و اگر نخواهد نکند
ولیکن فعل خیر لازم ذات اوست چنانچه
علم و سایر صفات کمال لازم ذات اوست
و مقدم اولی در نیفصورت واجب التحقق است
و مقدم شرطیه ثانیه متمنع التحقق است و اطلاق
اجباب بر ذات ذاتی باین اعتبار میکنند و این
خیر محقق است و اگر شر قلیل در موجود محقق نشود
بواسطه آنست که شر قلیل در آن موجود لازم خیر
کثیر است و ترک خیر کثیر برای شر قلیل منافی است
^{مقصود} همه اشیا را تو بهستی حق اند و عقل اول
را به واسطه ادب و معرف و بواسطه عقل اول عقل
ثانی و فلک اطلس و نفس او را و بواسطه عقل ثانی
عقل ثالث و فلک ثوابت و نفس او را
به بنحو الی ایجاد عقل و افلاک و نفوس می شود

تا عقل عشره و افلاک سه و نفوس فلكیه شده
و اشراقیون منع هر عقل در ذره کرده اند و میگویند
عدد و عقل از حد احصاء متجاوز است و بزعم
حکما فلک اطلس عشش است و فلک ثوابت کرسیست
و عقل و نفوس فلكیه ملائکه علویه اند و موجودند
مجردی از مجرد و در مثل روشن شدن چراغ است
از بواجب و از عقل عاشره که او را عقل فعال گویند
و چنین بنزد حکما بدلت از دست میروند و اینها
و صور و امراض و نفوس عشره از و صادر شده
و اشراقیان گویند که هر نوع ربی و ادراس
عقل و از ارب النوع خوانند و طبع تمام نیز گویند
و مثل افلاطونی این عقل است و این مثل غیر مثل
معلق است که اشراقیان و صفویان در اثبات
ان متفق اند و اکثر اقیان از اقلیم عالم حقیقت
و خیر منفصل خوانند ^{مقصود} عقل را جمیع

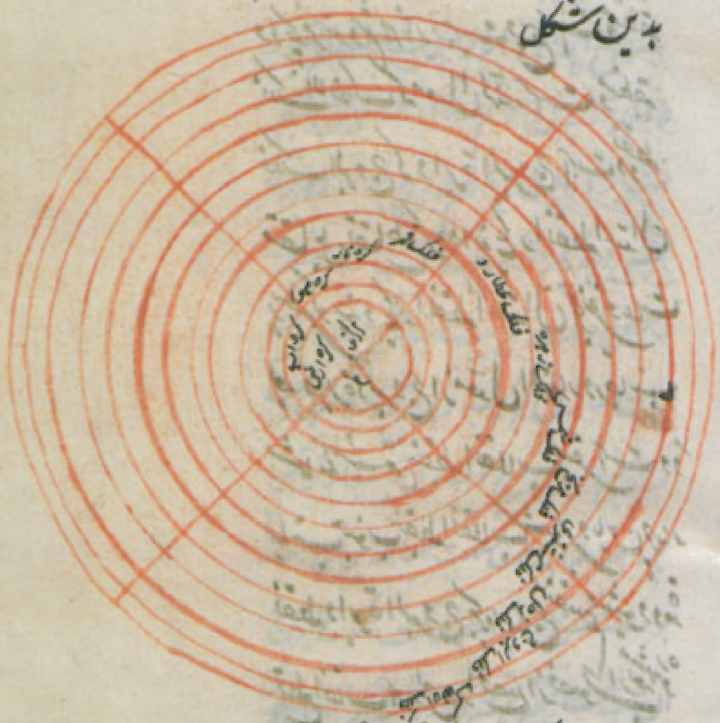
کلمات ممکنه حاصلست و فلک اربع کمال و خیره
 نیست الاوضاع مختلفه اول تشبیه بفعال میکنند و میگویند
 که اوضاع مختلفه غیر متشابه را از قوه بفعال آورد
 و آن بیکه قوه میسر است پس بدین وجه بوسه زد و کت
 بفعال مراد و اشتراقیان را اند که و کت افلاک
 فضلیست که بواسطه بوارق و سیه و شوارق
 النسبه از و صدمه و مراب و بعد اشتراق انوار بر هر
 فلک است النعم او است و فلک بواسطه اشتراق
 مستعد و کتین بواسطه هر کت مستعد اشتراق
مقدم نفس ناطقه دو قسم است اول نفس فلیک
 و بعینه گویند هر یک از کواکب سیاره مانند دل است
 و افلاک جوید و مانند سب را اعضا نفس فلیک متعلق است
 بکواکب بواسطه کواکب مافلاک جویده پس نفوس
 فلیک پیشه بعد و افلاک و ابوعی گویند هر فلیک را نفس است
 و هر کواکب هم نفس محسوس است بکوت و ضعیف است

نفوس فلیک و کواکب بعد و افلاک و کواکب پیشه
 و ثانی نفس انسانی که مشرب الیه بنات است و نیز افلاک
 از کواکب و ابی است و نیز از سطوح و ابی و ابی
 از کواکب بدن با نیست و او بنات البت است و این
 بمنزله کت و اشتراقیان گویند که نفس ناطقه مخصوص
 بان است و حیوانات دیگر را هم هست بلکه بنات
 هم از افلاک غایب نیست فلهذا اگر کت و کت بنات
 وقت نمونا یعنی پیدا شود ان بنات قبل از و مول
 بان مانع منحرف کرد و **مقدم** هیولا بر فلک متعلق است
 عناصر است اما هیولا عناصر کت و صورت دو قسم است
 صورت جسمیه که هیولا با جسم مطلق و صورت قوه
 که جسم مطلق با و نوعی از اجسام مطلق است و نسبت
 هیولا بصورت جسمیه چنانست نسبت نفس ان نیست
 بعینه حیوانیه و حیوانه بمنزله جسم مطلق است و نسبت
 و نسبت جسم مطلق بصورت قوه جسمیه نسبت صورت است

بهینه خیزد و حروف بشابه الزاج جسته و اکثر اقدار
 منع این هوا میکنند و جسم مطلق را میخوانند و جوهر
 نوعی جوهر قابل نیستند و میگویند که تنوع جسم مطلق
 از اجزای او است **مقدمه** جسم بر دو قسم است
 بسیط و مرکب و هر جسمی را مکان و شکل طبیعی
 و شکل طبیعی بسیط که در است و جسم بسیط افلاک
 و کواکب و عناصر افلاک یک است فلک الافلاک
 که او را فلک اعلیٰ و فلک اعظم نیز خوانند پس فلک
 ثوابت پس فلک زحل پس فلک
 مشتری پس فلک مریخ پس
 فلک شمس پس فلک
 زهره پس فلک عطارد پس
 فلک قمر و تحت او کره نایب
 پس کره هوا پس کره آب پس
 کره خاک و همه محاسن یکدیگر باشند

در این

بدین شکل



مقدمه ۱۰ فلک الافلاک کره است
 متوازن است طبعین که مرکز او مرکز عالم است
 و هیچ کواکب درونیافته اند و فلک
 البروج مثل است در سادی بودن
 سطحین و جمیع ثوابت در مرکز آنند و آنچه

در این

و آنچه فرموده شد بر این است و بیست و پنج است منطقه
 فلک الافلاک که معدل النهار است و منطقه
 فلک البروج که دایرة البروج است و نقطه
 متقابل تقاطع کرده اند یکی را نقطه اعتدال
 ربیع کوبند و یکی را نقطه اعتدال ذی قعد و غایت
 بعد دایرة البروج از معدل النهار در جانب
 شمال مستوی نقطه انقلاب صفر است و در
 جانب جنوب نقطه انقلاب شصت و یازده
 نقطه دایرة البروج بیکبار در پنج منقسم میشود و دو
 قطع افتاب هر ربعی را نصف از فصول است و در
 در اکثر معهوده و در پنج متلاصقین را بیکبار نقطه
 و شش بخش متساوی است و شش بخش دایرة
 عظیمه متقاطعه بر قطبین دایرة البروج و عرض
 کنند که چهار ازان با هم چهار نقطه گذرد و یکی
 نقطه اعتدال و یکی نقطه انقلاب فلک یازده

لشمس دایره

شش دایره بدو دایره بر پنج منقسم میشود
 و دایرة البروج به هم بدو دایره قوس منقسم
 میشود و اولی از ایش ز اهرم بروج خوانند و هر ربع
 پس در هر یک از سید و شصت و در هر منطقه
 و بعضی فلک را به بیست و شش قسم متساوی میکنند
 و آن منازل قمر است و هر ربعی دو منزل است
 منزل بیست و سه بروج و منازل با اعتبار کوکب
 چند است که در وقت نسبت مساوی بروج و منازل
 بوده اند اکنون بواسطه حرکت فلک البروج
 آن محسوس تغییر یافته و در هر ربعی که احکام نجومی
 بواسطه این تغییر متغیر شده **مقصود** فلک آفتاب
 که است متوازی سطحی که مرکز او مرکز عالم است
 و از افک مثل گویند و در هر مثل که است متوازی
 سطحی که مرکز او مرکز غیر عالم است و از افک
 خارج مرکز گویند و محب مثل ماسی محب او نقطه است

و بقدر او تماس مع مرکز است بنقطه ضعیفی
 چه خارج مرکز از مرکز جدا کنیم و در آن نقطه
 باینکه خارج مرکز مرکز و یک خط را از مرکز
 کویند و نام را قوس محور وقت خارج از جانب
 و نقطه است از جانب ضعیفی وقت و غلط
 نیست و افتاب که است سمت مرکز
 در محلی خارج مرکز سطح او تماس سطحی خارج مرکز
 است جدا نقطه به بیرون



مقصد ۱۲ فلک هر مشتری و مریخ و زحل
 مانند فلک آفتاب است لیکن آنچه در فلک آفتاب
 مرکز تمام دارد اینجا بجا محل مشتری است و بجا مریخ
 آفتاب فلک دیگر است که او را ندیدیم
 و این که الکب اربع مرکزند و فلک ته و بر
 وسط ابثان محاسن سطح ته و بر است
 بیک نقطه تا بیرون



مقصد ۱۳ فلک قمر مانند سایر افلاک است و لکن آنچه در
 افلاک مثل نام دارد و اینست فلک مثل مشتری است
 و محیط است باینکه فلک متوازی سطحی مرکز او

چون در مثل خوانند بنظر **مفسر** ۱۰۰



مقدمه ۱۳
نک عطار دشت مثل بر مثل دور
عن مثل فلکیت خارج مکره از ابر خوانند
محب او محاسن محب مثل بنقطه که اور اوج
دیر خوانند و معقول محاسن متو مثل است
بنقطه که اور احضیف ^{مثل} خوانند و بعضی دیر خوانند
و در یکی دیر حالت و محب او محاسن محب
دیر است بنقطه که از اوج دیر و اوج حامل
گویند و معقول محسوس محسوس بنقطه که
از احضیف دیر و حضیف حامل گویند و عطار

آنچه تمام دور از مشرق جنوب و که کند بر خط
 تو اما بر خط فلک اعظم است و در عطار و دور
 و مایل قمر و آنچه در تمام دور از مشرق جنوب و
 باقی افلاک که در محیط ارضی و آنچه از ته او بر خط
 در قطب و علیا از مشرق جنوب کند در خط و سفا
 بکس و بر قمر است و آنچه با عکس این که
 کند از او رخساره موه است و فلک اعظم در
 شب از دور یک دور تمام کند و نفس متحرک جمیع
 افلاک است که در جوف او است با هر حرکت
 بر وجه و فلک فوات نه بطلمیوس بسوی او
 سال دور تمام کند و نه با این علم خواهد نظیر
 بیست و پنج هزار سال دولت و در نفی ای که
 بسوی دور تمام کند و مشرب و از دور سال
 و در پنج سال و در ماه نیم و افلاک و زهره و
 عطارد و یک سال از دور و قریب و ماه و هر هفت

شبانه روز و ثلثه **مفسد** از زمین که در
 قمر است و بیت و دور از مشرق عطارد و دور
 و شمس مشرق زهره و شمس و سست
 مشرق و ربع زمین است و در ربع مشرق
 زمین است و مشرب می باشد و دور مشرق
 زمین است و در اصل باشد و لغت مشرق
 زمین است و از مرکز زمین تا محب کره
 آتش چهل و دو هزار و هفتصد و نود و نه فرسخ
 است و تا محب فلک ثوابت بیست و پنج هزار
 چهارصد و دو هزار و دویست و نود و نه فرسخ
 است **مفسد** از جهه حقیق او است فوق و تحت
 و هر دو فلک اعظم محدود میشوند فوق محیط و
 بحر که او بنا برین او را محمد جهات گویند و زان
 مقدار حرکت است و جمیع افلاک شفافند
 و صاحب ابهر میشوند و خفیفند و در تعقیل

چه خفت را میل بچپ است و ثقیل را میل بمرکز و نه
 مردند و نه گرم و نه تر اند و نه خشک و نه دانه و نه
 و شهوة و غضب و لا قابل کون و ف نیست
 همیشه متوکل اند بر حرکت استاده و حرکت پست آن اراده
 و حی و ماطن اند چه که نش که نفس ناطقه موجود دارند
 و ایش ز اقوة متخیله است که با آن ادراک و
 جسمانی میکنند و قرة متخیله ایش را نفس
 مطبوعه گویند **مقصود ۱۰** انوز کو اکب ذلت است
 بلام ماه که تیره است و نور ادا از اقتاب است و دارد
 اجتماع روز تاریک ماه مواج ماه است و در
 روشن او مواج اقتاب و دایره ضو که فاصله است
 میان تاریک و روشن منطبق است بر دایره روت
 که فاصله است میان مزایر و غیر مزایر و جمیع از هم گشتند
 این دو دایره تقاطع کردند بهال پیدای شد رتبه رتبه
 و ایزتایر و روشنتر مرافق اید تا وقت مقابله که باز در آن

نه کورنی

نه کورنی مطابق گشته اند بر مرکز و به عین حال
 که نور از آن میشود نقصان مبرر نیز دایره
 تطابقی دایرین کتفی قیت و حقی شده و در وقت
 اجتماع اراده میان گشت و میان بهر و انتاب
 چنان مرغی که اقتاب به نور شمر باشد و آن
 کسوف است و در وقت استقبال که از میان
 شود میان ماه و اقتاب چنان می نماید که به پی
 نور شده و آن خسوف است بایم سه تصور
 آنچه گفتیم آنست



مقصود ۱۱ عناصر چهاره خفیف مطلق حار یس است
 و خفیف مضاد چهار یس است که هو است

و ثقیل مضاعف بار و رطوبت که است ثقیل
مطلق بار و یابس است که خاکست و سطح معترض
محبس و روزه حقیقه باقی اند و باقی اگر بود
ناثیر امور خارجه که تحقیق نیستند اما کروی
ستند چسبند ارتفاع اعظم جبال تقطیر
چشمه آب شیرین است بر زراعی که است و چاه
اشبع باشد و آب نیز نهی که است محض
که رخی از آن قطع شده و از خاک ملوکه
بر وجهی که آب در میان یک است و این
رغ را در معسکون خوانند و بکار دارند و چاه
در ریه بسیار است و هر غرضی که در خاک
و اهل کسیر بوقع و غنی خاک را آب میکنند
و آب بچوشانند و هوام شود و هواد و کوره
او تکران آتش میشود و آتش در کوره مذکور
باز هوام میشود و هوالبیبت با دره طاس کرد

آب میشود و آب نیز فرم میشود **فصل**
اقتاب برست منطقه البروج حرکت میکند
و جمیع نقاط که بر منطقه البروج فرض میکنیم
بر حرکت فلك اعظم متحرک اند و هر یک از اقطاب
دایره دور هم میکنند و این را مدار است
یومیه گویند و افق که دایره است فاصل
مردم در غیر این را افق حقیقت مدانند و میکنند
در خط استوا که دایره است بر دو زمین
مساحت ممدل النهار پس شب در روز در اینجا
در جمیع مسا براب باشد اما در مواضع شمال قطع
مدار است شمالی و جنوبی که آنچه فوق افق است
اعظم باشد از آنچه تحت افق است و قطع مدار است
جنوبی و عکس این پس او جدی تا اول سرطان
روزها از شبها بیشتر و شب کوتاه تر از روزها
تا اول جدی و عکس این نیز در اول حمل و اول

شب و روز برابر **نیم** دو ایر صفی بر موازن
 خط استوار و بر زمین زخم کرده اند و اقلیم
 سهوی این متعین شده و ابته ای اقلیم اول
 انجا است که طول ایام دو از ده سرعت و حاصل
 دقیقه باشد و در ابته ای هر اقلیم سر دقیقه طول
 ایام افزون میشود و او اقلیم سابع انجا است
 که طول ایام شش نر ده سرعت و باز ده دقیقه باشد
 و بعضی گفته اند ابته ای اقلیم او **خط استوار**
 و او اقلیم سابع آن غارت که عرض او شصت
 شش **مقدار** درجه است و طول ایام انجا که
 بیست و سه ساعت در اقلیم او است بیست و کوه
 است و سر نر و در اقلیم ثانی بیست و هفت
 کوه است و بیست و هفت نر و در اقلیم ثالث
 سه و کوه است و بیست و دو نر و در اقلیم رابع
 بیست و پنج کوه است و بیست و دو نر و در اقلیم

خامس سر کوه است و پنج نر و هر یک از اقلیم سادس
 و سابع باز ده کوه است و چهل نر **مقدار** عرض
 مقصود و مترج شوند و در هم تاثیر کنند که بیست و
 که حادث شود و مر اجست و جسم مرکب مزاج دارد
 یا و از ده نر در از اتمه بحفظ ترکیب او است
 یا و از اتمه کوبید و ثانی را ناقص و از مرکبات
 ناقصه اش علویه است که این را اکابیت کوبید
 و هوای مرز و نجار است و تیش مرز و نجار
 دغان و کرخی هوا با افتاب سبب شود و در دژ
 و نجار مقصود مجتمیع می است و او ای او کرد
 می آید یا رف و یا باران و نظایر آن از سر آید
 قطرات سرد که از سقف حمام می پیکد و گاهی
 دغان در جوئی محبتش میشود و او در مکان
 او از او رعد است و گاهی از شدت توکت
 مشتعل میشود و آن برست و صاعقه و چم

و خان مکره تنش رسد تنش شود پس اگر لطیف
بیشتر از آب نایب و اگر کثیف باشد روزی است و صاف
مثل نیر و از لولکات انچه وادخه و غیر آن
مجموع و متحرک میشود و آن باد است و انزای
رشته صغیره و عقلیه میانه ماه و ماه مجتمع میشوند
بر وضع خطوط شعاعیه بعبره از ایش متعکس
میشود باده و ایش آن بواسطه صغیره محلی که شود
ماه شود به شکل او پس دایره روشن تر شود
و آن پاد است و حیثیتش با قیاس کنیم
و اجزای مذکوره در نظر بایست فتنه قریح میماند
و کما بهر بخار و دخان محبتش در زمین میشود
و از ایمی رزاند و میثکا فتنه آن را که آ
و آب چشمه یعنی بخار است در زمین محبتش
شده بواسطه برودت او آب میشود و بر روی
می آید و بعضی است بعضی زمین نفوذ کرده و

آب چشمه بواسطه برف و باران زیاد میشود
مقصود مزاج معتدل حقیق که عناصر را بود که
بکسب کم کثافت و ریشته میسر است
چون که مزاج با اعتدال حقیقی امر است یعنی که از
قیاض فایض میشود اکملت و ابدا هم از اعتدال غیر
مست و قیاض بر صورت نوعیه معینه است
برای اشد حفظ ترکیب و تعدیه و تمیز و تولید
مثل پس حیوان و قیاض بر نفس حیوان است
برای امور مذکوره حسن و کمال که از ادیه او
بر ممرش ره صورت فایض میشود که حافظ ترکیب
اوست پس طبع او صورت و نفس با هم
پس طبع آن مستعد تعلق نفس با طبع میشود
و نفس با طبع مستعد تعلق میگیرد و او
انواع حیوان است و اعدا و اصفاء و تشخیص
الربس و کمال خط است و از دایره امام فخر رازی

سکنان اقلیم راجع و معتدل و نبات و حیوان از امور
 ثلثه گویند و افلاک اما و عناصر را اهریست **مصلحت**
 بعضی از حکما بر آنند که ذرات نفس و نجاس و صید
 و اسرب انواعه در حرکت یک جسم نفس و قلب
 یک از ایشان بدیگری نیست و نهایت کیمیا
 آنست که مس از یک نوره و یا نوره را رنگ
 دهند و از باب کیمیا بر آنند که اجسام مذکوره
 اصنافه در حرکت کنند و ذرات بجزله آن
 صحیحست و بواقع بجزله آن که در نفس و اکثره است
 که از آن مرض از ایشان میکند و امری است که
 بمنزله تحت میسرست و بر تقدیر استیم که ایشان انواع
 باشند انقباض و تنبسط و غیره است باقی بنیم بر غرض
 بجای و رخ و نقیض شود چنانکه گذشت و می بینیم
 استخوان و ناعقوب میشود و بر یک پایه میشود
 و حسیل من اسحق از جمله مایهات که یک است و شش

از سس در شفاف کرده است و رس در طبق
 آن نوشته و اسعیل طرازی بر روی غلط او
 اطلاع یافته و رس در حقایق آن گشته و آن رقم
 زده و آن بر غلط خود اطلاع یافته و رس در آنجا
 این رقم زده کلمات نصف ساخته **مصلحت**
 نفس نباتیه را چهار خادم است که ایشان را
 قوای طبیعی گویند عذیه و نامیه و متولده و محوره
 و ایشان مخدوم مجاذبه و باضمه و شکله و افوا
 و اینهمه با مخدوم و ارات و رطوبت در و است
 و بیست اند و قوای نفس ناطقه که ایشان را قوای
 گویند یا در که اند یا محرکه اند یا ظاهره اند یا باطنه
 و در که ظاهره پنجست و غیر آن اگر است مخدوم است
 لایحه و شش و ذرات و سایر معده و باهره و در که
 ده است بر سبیل مساحت مشهور است که چهل و شش
 مشترک در یک صورت و خیال که فواید است

و او اعم که در یک مرتبه است و مافیه که فایده
اوست و متصرف که بتفصیل ترکیب نماید و اگر اقل
بر آنکه که خیال و او اعم و متصرف که گفته اند و مافیه
بونه در نفس منطقیه فیکه محفوظ چنانچه کلیات
در مجزوات محفوظند و قوت محرکه یا باطنیه اند
و آن شوق بتفصیل مدایع شهوة و عاشق مرفح
منافرات بیغیر غلبه یا مافیه است که سبب
و بسط و سنج و ارفاع و غفلت است **غلبه**
افراد آن در امر محسوس محتاج به یکدیگر
پس چاره نیست از قواعد و قوانین هر یک
مستقل باشند تا نظم در معاملات و مشرکات واقع
نشود و نظم عالم محفوظند و باید که آن قواعد و قوانین
از جانب خدا باشد که همه کس را قبول داشته باشد
حکمت و عنایت الهی اقتضا بر اینست انبیاء گفته اند
برای انستقام عالم وضع کنند و مردم را بطف

و غلبه

و غلبه بر آن دارند که متون و متفق شوند
بدان قوانین و بر که آن احوال عالم محفوظ
گفته **غلبه** در عقل و نفس فیکه محفوظ علیه
اشیاء است و اغلب نیست که آن در بیداری
مشغول محسوس و متوجه به عالم نفس نیست
لکن اگر صفای ذیهم کسی دارد در وقت بیداری
آن صورت او نفس ناظمه و در حس مشترک خود
و کامر متصرف در آن صورت صرف میکند و گاه
که اول محتاج به تغییر است و ناخ چنانچه میفرستد
واقع میشود و بر فو کمال هستند که قوه انفسیه
نفس این از بدیهه مرتبه است که آنچه مردم در خواب
بینند ایشان در بیداری می بینند و کامر عقل
ما نفس فیکه متقبل شود بصورت بشریه ایشان
سخن کنند از خدا یا از خدا و آن خود که متقبل شده
شعبه است و سخن که از خدا گوید ظاهر است

و آن کامل محمد نهد او مثل شده است بنی
 و نفس ناطقه نبی در نقد کس بر تبه میرسد که مشابه
 عقول و نفوس فطریه میشود و او را تاثیر و تصرف
 عظیم در عالم می باشد و خوارق عادات که بزرگوار
 مستی شده مثل این در شان انبیاست
 و در و خوارق عادات که بجز از امور
 و استعدادهای حسیات از انبیاء و اولیای مقیّه
 عظیمه نخواهد در حد حیات و خواه در حد عبادت
 ایشان چه نفوس این طایفه صاحب تاثیر است
 و تسخیر کواکب از زیر نوادیت و حاصل آن است
 و استعدادهای از نفوس کما در **تفسیر** ان را
 سه قوت است عقلیه و شهودیه و غصیه و اعتدال
 قوه عقلیه حکمت و احوال آن حریزه و آن کزیه
 هم نیز کوبیده و نفوذ آن بلا حده و اعتدال قوه
 شهودیه غصیه و احوال آن خور و نفوذ

تفسیر انبیاء

خود و اعتدال قوه غصیه شیطنت و احوال
 ان تا نور و تقوی حیات و ازدواج حکمت
 و غصیه شجاعت و اعتدال حاصل کفو اینها
 امور اخلاق حمیده اند و کمالات ان از حکمت
 باخلاق حمیده و بخل است از اخلاق ذمیه
 نفس ناطقه بصورت موجود است و جسم این مقصود
 باین کمالات بشر در وقت که نفس او از بدنه جدا شود
 لایقی عظیم و کسود در بی اندازه در خود باین نفس
 ناطقه او یک از ملائکه مقوی شود و بقدر کثرت
 و قلت این کمالات مرتب نفوس ناطقه و تربیت محمد
 از حق مختلف نام و در استیفا بعضی این کمالات مذکور
 موصوف نام بعد از روح کفایت و باین حیرت
 و ندامت نبود و در این مذکور معاد و عبادت
 و محققان حکما چندین معاد و روحانیات معاد
 جسمانی بر وجهی که انبیاء علیهم السلام در معاد و جسم

میدارند و میگویند که تقدیر آن در چیست و شیخ
 اگر پس در او نشاء و نجاه تقریر باید معنی گفته
 این تقریر که امام محمد غزالی حدس کرده فی کونها
 ابدیه عالم اجسام است و اوقالیست بابدیه و ابدیه
 این عالم روحیه که است **غرض** نه مقوله است
 و جوهر یک مقوله و ماد از مقوله حس عالیهست
 و مقولات تسو اولی است و او غرض است که است
 خوف قانی است ششم و آن دو قسمت منفصل یعنی
 عین و منفصل یعنی او یا قار الا است یعنی خط
 سطح و جسم تعلیمی و یا غیر قار الا است یعنی
 که مقدار او که ملک است یعنی قطع و حق است
 که این دو موجود نیست و موصوفه سال و هر که خط
 و نسبت این دو بان دو چیز نسبت قطره نازک است
 بقطر مستقیم که در حس مشترک مرتسم شود و تا
 کیف و آن عرض است که بدان خوف قانی نسبت

و اقتضای سبب مکنند مثل حیوانه و علم و تالیف
 رضع و آن هئائیت که عارضی شش شود نسبت
 او با فواء او بیکدیگر مامور غار بر رابع افشاء
 و آن نسبت مکرره است مثل ابوة و بنوة و کما
 اینهم و اعمائیت که عارضی شش شود نسبت
 در مکان و کس و کس مع و او شش است که عارضی
 شش شود نسبت حضور او در زمان و کس
 ملک و عده و او هئائیت که عارضی شش شود
 نسبت حضور او در زمان و کس و کس و کس
 تأثیر است **فائده** اگر چه در این جمله بعضی رسید
 محل مطالب حکایت تصور نیاید که هر چه حکما
 گفته اند حق است و بعضی ظلمات اینان مخالف
 شرع است مثل قدم عالم و امتناع فوق و ایام
 در اعتقاد بهم نمیتواند که هر چه اینان
 گفته اند باطل است چه کشف من اعلی در کتب ایشان

منزل سخته و تنگ توفه در میان مقاصد
 انداخته لکلم خبیعی عظیم کرده اند که در برابر مقصد
 از مقاصد حکما مقصد نصیای فرموده اند و دلائل ضعیف
 و ایه بر آن مقاصد اقامه نموده اند مثلاً حکما گویند که جسم
 مرکبست از مایه با صوره و متکلمان گویند که مرکبست
 از جوهر از ماده و جمیع دلائل نظریه بطریق مجرای
 می یابیم که سخنان حکما بطریق اوست که پس جانب حکما
 بود که میماند بر جهان مریا به و اگر متکلمان بمنع و غیر
 اکتفا می کردند فتور و وضع عظیم در طلمات حکما ظاهر
 و طلمات اسلام است که طالب طریقی حق قرآن و حدیث را
 بر آن سازد و عقاید خود بقیع کند و بعد از آن حکام
 عقاید و مینه در طلمات متکلمان و موصوف و حکما
 نظر از هر جا استنباط کنند تا از آن عقاید بجزیه حکام
 و موصوف موصوف گفته و بر وجهی بیان بر است و تفاوت
 در سانه انجام گشته تا بگویند که قرآن فی سوره یوم الدار

و دوم شد حجب المرصع من شکر سینه اربو لفظه
 ۱۱۰۱۱ بعبوان یادگار بر بختی علامت
 جمیع اصناف لطافات مجموع الصفات اخ
 التحقیر مخدوم الحقیق فاضل النور عالم الکبر
 اراجی الی رحمة الملک الجلیل الملقب بروح
 الامین مولانا و اولادنا بجزیر نسل السلام اثبتة فی
 التوحید و لا تنصبه التعطیل بحی استک الجلیل
 و انا العبد الذلیل الذرة القلیل حقیر القیصر کثر
 التقصیر محب الجبیت محمد عا ابنه محمد قاسم بر و کذا
 عیوننا جمیع نسخ غلط فیه ظاهراً الیه المستخ

اغلط کفریه اتمیه بسط
 رحمت قلم غفور مغلط
 نوشته با صلاح
 او رتبه
 نام
 و حجت از دست
 عبارت از دست
 این به عیوننا جمیع
 نور در خیر یادگار با در کتب رجوع صفاتی در آن است
 پس شوق دیدن علی نکه در کتب و در کتب تا که با مایه حیرت

۱۳۹۴

بسم الله الرحمن الرحيم

باد در لاف افند مسکن افند

الحمد لله الذي جعلنا منكم

وكتبه في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٨٥

تصویر

11.5

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content.

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content, showing dense cursive writing.

سلام علی نبی و آلہ
سلام علی من فی العالمین
سلام علی من یطیع
سلام علی من یتق
سلام علی من یتق
سلام علی من یتق
سلام علی من یتق

و قد سجدت لک سبعاً و ثمانین مره
و قد سجدت لک سبعاً و ثمانین مره

بسم الله الرحمن الرحیم

استغفر الله الذي لا اله الا هو
اليه واتوب الى الله

لَبَّاسُ الدِّكْبِ يَبْطُ الرِّقَّةُ
لَمَنْ مَشَاءُ وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

سنة الف الف الف الف الف

سپاس بیحد قادر و ربانست ذکر وجود و کلمات
از قدرت کامل او جداست و ستایش بعد از حمد
زیبید که مکتوب سیدت از ایلی و او بهیست و
زاکیات رسول که لغت پنهان اش مانع ادیان
سابقه است و شریعت شریف جامع احکام لاحق
و دور عین محدود و بر آن و اولاد کرام و یاران
طریق حق و حافظان کسب حق هم اسل
و قاید الی و از استقامت **بعد** چنین کرم
بی نصابت و فقر بی استطاعت علی بن حسن علی
الحی مرکز عتی از احوال صفا و ضلالت مهر و وفا
چنان دیدند که این فقیر کایست جور از بر دهن عربی بدر
و با لغات و عبارات فارسی و ادبانه ممکن راز
مطلوبان خطر وافی و قطعات فرخنده کرد و با لغت

21

بکدامت الماشه و منور شرع و بایف و ترتیب بنمونه
عمر حسن و علی بن حسن فارسی نرسن که هفت و بنام می
و القاب که امی **عالم** سکندر نشان جزین
نادر اهل ایمان مافی کهنه و طغیان مسیح جود و حسن
المؤید بنائب الرض آقا بایک سلطنت اقبال جوهر
عز و جاه و جلال ملای علی بنوشین حاد و فضل و حسن
اعظم ملک زقاب امام ملک ملک العرب و الحکم صبا
السيف و القلم المذیبه و السیما المظفره و الاعداء السیما
السیما **حجت** خلد الله تعالی عباده طلال سلطنت
و ان من عباده انوار معدله **حجت** و مرتب کرد
ناجوان ابریز تمام عبادی عبت نزد اولی الهیه نکرده
و انیس از بزرگان حوزده و ان که اگر فضل عبت
و بطلان مطوع کرده نظر هر چه قدر عبت مؤلف اند از
در ارحام و در اعدا کو مشنه و در اعدا صبح از کمال کم بر
پوشنه **و امیر** بیایم اسم شریف قهر من درین

بارگاه شاهی و مظهر سمر الرض که مقبول ارباب مقبول
و مطربان مقبول کرده و بر توی از انست کلمات انساب
اللقاب برین ذره اخضر تا به و منظره طفت و طویط اعین
در مرت که **و امن** بنام و حسن و حسن و حسن و حسن
رئی ان بدایه و حسن و حسن و حسن و حسن و حسن و حسن
مقدمه و هشت باب نهاده که هر یک را در موضع خود ذکر
میشود **مقدمه** درین آخر که پیش از شرح در طلب
میشود **باب اول** در کلمات جو و ان ر علوه بطریق الی
باب دوم درین ابر و بار و برف و توکن و شنبه
سیم درین رعد و برق **باب چهارم** درین باد و آ
آن **پنجم** درین غس و فوخ **باب ششم** درین شهاب
و ذرات از تاب **باب هفتم** درین نازل **باب هشتم** درین
خنده ها **مقدمه** درین هر یک پیش از شرح در طلب آورده
بدانکه **باب نهم** چهار است آتش است و باد و خاک
آتش کم و خاک است و باد و کم و زهره و خاک

آب سرد و درخت اگر آب سرد بود و در صورت حرکت
به حرکت دیوار آمد و حرکت نیز موجب حرارت پس می آید
به سرد نباشد بقیه آب که بر **آب سرد** برود و در آن
حرارت است بر سردی که در رقت و چنانچه بر آب است
بآب و حرکت از آن غرضه تا آنکه در وقت است **آب**
منقلب میشود با رطل و ارض نیز منقلب میشود و آب منقلب
میشود به هوا و بالعکس هوا منقلب میشود به رطل و هوا در رطل
منقلب میشود به هوا و بر سطح آب دیوار نیز منقلب میشود به رطل
آب و آب منقلب میشود به رطل و هوا و در نیز منقلب میشود
بآب و بر سطح هوا و ارض نیز منقلب میشود به رطل و آب
و در نیز منقلب میشود به رطل و هوا و آب اما این که است
منقلب میشود با رطل معلوم شده است بهر حال در بعضی از آنها
که آب سنگین شده است **در سطح** در سطح که در زیر است
از بالا و در آن است که در است و است که آب منقلب
بجز اگر آب بر **آب** هوا آب میگرد معلوم شده است در کوه ها

کوه ها که هوا غلط پس در آن است از
جست شده بر روده و آب میگرد و بقیه رطوبات
میشود و بقیه آب نیز هوای که کوه ها در آب است
در یک گشته و بقیه آن در است بهر منزه که اجزاء مانده
بر حرارت لطیف میگردد و هوا میزند و مرتبه مرتبه
کم میشود و این هوا انش میگیرد معلوم و در است میشود
از کوره این که در است که هر وقت که منزه کوره را به
بند و بید از آن عمل کنند که هوا که در اندون
کوره است حرکت نیز در کوره هوا به آتش میگیرد
و افتاد است هوا از شدت طالع ظاهر است
در سطح بعضی از منقلب هوا منقلب میشود و منقلب
میکرد اگر منقلب به هوا حرکت بر است که در
نیز شمع روشن کنند سقف چوب بسوزد پس معلوم
میشود که شمع که از شدت شمع جدا میشود منقلب به هوا
میکرد **در سطح** اول در سطح کائنات جو بیطو اهل

چنانکه آثار معلوم از ابرو و باله و برف و باد و قوس
قوس و بنازک و غیرهم از نجیرو و غایت که از دگر
برخیزد و منقسم می شود بلب حراره آفتاب و غیر آفتاب
و آثار معلوم که در هوا پیدا می شود و هوای ر
طبقه اول است که متخرج بنار است و از قدر مرتفع از
زمین آن طبقه متلاطم می شود و در این طبقه طایفه
کواکب ذوات افانیه و بنازک و اشک ایشان
و طبقه دوم هوای غالیست در این طبقه پیدا می شود
سبب و طبقه سیم هوای سرد است و مختلط با بخار
مایه و اثر شعاع آفتاب بآن طبقه می رسد و این طبقه
هوای رطوبه زهره مریم می گویند و در حد و برف و صاف
در این طبقه قریب به **طبقه سیم** هوای کثیف است
و تا اثر آفتاب بآن طبقه می رسد و نجی که از زمین
برخیزد بلب حراره بالا می رود و با طبقه زهره مریم
و از طبقه زهره مریم در می نگیرد و زیرا که اثر آفتاب

آن

باقی طبقه می رسد چنانکه بالا گذشت **باب دوم**
در بیان ابرو و باله و برف و کواکب و شب و خورشید
اینست بدانکه ابرو و نجی که در متصاعد از زمین و حاره
زیر آفتاب حاره است از اجزاء هوا پیدا می شود که متخرج
شده با ۱۱۰ مایل یعنی که در حقیقت از قریب به پنجاه
حاره خورشید شمس میل می کند بآن طبقه که در
طبقه زهره مریم از هوا می رسد و در حد و طبقه زهره
برین می رسد و طبقه بروی کثیف پیدا می کند و
لطافت که داشت از جهت نزدیکی او از آب رطوبه
می شود و ابرو پیدا می شود و مایه که بآن اجزاء هوا
متخرج شده بود متغایر می شود و **کریه و**
شدیده با و نرسیده با هم و با باله عبارت
از آنست که اگر بر دندید بآن سحاب می رسد و
از دوبرون غیب با قبل از اجتماع آنست که اجزاء
سحاب خورشید را دندید با و رسیده است

و با **اجتماع** اجزاء اگر قبل از اجتماع اجزاء
سما و رسیده به برف نازل میگرد و
اگر بعد از اجتماع اجزاء اثر بروده شدیده بوی
رسیده به برف و جبهه کرده بیده ملک فرو افتد
و اگر کوه کوه سب که در بعضی مثل که جبهه **جبهه**
ب روی ملک حرکت کرده بود و روی بعضی
هوای اگر از این بخار رسیده ببطبقه زمهریر
از جهت قله حرارت گاه به برف که از نبرد
بیمان صفت بخاریه با قور مانند و بر لوت ندروی
زمین را مثل دود **و با** حرارت مرتفع
مشتعل از اجزاء کوهین و ضباب بخاریست
مثل دود و بیش از گرم شدن آفتاب از زمین بر
بخش دو اندک بالا رود و در روی زمین را
بر لوت ندو باندک حرارت بر طرف مشرق
از جهت لطافت و روانی بخار اندک به برف

دلم

و بخت قله حرارت بطبقه زمهریر رسیده گاه
که بروده برف را بزنند اگر بچند شود از جهت قله
بروده طل مشرق و طل باطل نیز هم بگویند **و اگر**
بسی شعله او را صفتی مانند برف چرکت
که بروی زمین افتد **بسی** در پنا محدود
در حد از سخت است از این جدا می شود
و قله ها با بر این شعله و طالت بالا رود
تا آنکه برسد بطبقه زمهریر و بروده طبع زمهریر
بان سحاب و خاک متطین از نر کند و حرارت
ابر کم باشد و تفاوت پیدا میکند و منعقد شود
و در خان در پیش ابر مرماند مانند باد در پیش خیز
و بخت حرارت در در خان مانده است درخت
تمام بالای رود و ابر باره کمی کند باره که سخت
و با وقت فرو آمدن اجزاء که کافتار مینه
تفریق میکند ابر را تفریق کفر سخت و از نالی

۵۴

لازم است که حرکت هر حرفی بم **سبب** **حکایت** است
و حرکت لازم است بمختلف بم **باب** **عجم** در بیان
نوع و وجه بدست اسعدک الله فاللّٰهین نوعی فرع حادث
میشود از تمام ضو اقب در اجزاء و شیخ واقع است
و اجزاء از شیخ عبارت است از اجزاء مفصله که صاحب بخم
و اجزاء هم که اجزاء آب و با هم نزدیک به بخم و
منفصل گفته **واقع** **بخم** از اجزاء آب و متغیرین
به استدلاله در خلاف جهت اقب و دست واقع
نزدیک بمی به بخم و **در** **سبب** از اجزاء اموصه ذبته مذکوره
چگونگی به بخم خل کوه و یا ابر تاریک هر کس بخت ثابت
گند و رو با جزا سینه مندره میفره از بعضی شعاع
تاریخ میشود بان اجزاء و بسبب گشت با ابر تره که
در این اجزاء از منبج منکسر میگردد و بجای اقب و دوبر
میشود در کل از اجزاء ضو اقب **ب** **فصل** اقب با
اب **س** از اجزاء در کی و خرد است و مقرر است

تار به غایه لطیف بنم زد و آتش از آن بر می آید و آتش
 وزود زبانه آتش از هر طرف می شود و **از آتش** دو دهنه
 خلیقه به هم زبانه و بر سر ماند و با آن که در آن منطبق شوند و یکدیگر
 ایام و شهر و قدر غلط آن دو در چند که غلط به هم
 به هم زبانه و شعله آتش نیز به هم می ماند که بصورت دایره
 دیده می شود که آتش را و که بصورت تیره و که بصورت
 باره و بصورت جمل از دو شاخ دهنه بنم **و رویت**
 کرده اند که بعد از زمان سیح سحر علی السلام در آنجا آتش
 جدا شده و مدت یک آتش مانده و در ساعه روز عالم
 جانی ناریک شده و یکدیگر هم دیگر را میزدند و هیچ خبر را
 دیده نداشتند و فواید از مواد زشت و کیه و خاکستر و
 امن و آتش و اگر آن دو متصل زمین به هم آتش طرف
 بالا می آید و بر سر آتش زمین و جری عبارت
 از آن است **فقط** جری صاف است که ماده
 جری متصل زمین است و ماده صاف متصل زمین

باب پنجم در بیان زلزله و زلزله جانی از حرکت
 زمین و بزرگ زلزله بخار و دو دهنه که در پنج زمین
 به هم **و رویت** دو دهنه بخار را می بیند و حرکت میکند
 که از مسافت زمین به دور و جبهه متعارف فرج زمین تند
 است زمین حرکت میکند که که دو دهنه **و رویت**
 که دو دهنه زمین کم بنم و مدت آن از زمین متعارف پس
 دو دهنه بخار می رود و زلزله می شود و در زمین است
 زلزله کم می شود **و رویت** مانند زلزله زمین است
 و در زمین سخت و استوار از جهت تفاوت زمین زلزله بسیار
 واقع می شود **و رویت** بخار و دهنه از زمین به رانید بخار
 آتش که در دهنه حرکت شدید **و رویت** حرکت موجب آتش
 و انفجار است با آتش و با ماند که ماده فوراً به زمین
 باره میکند و حادث می شود از این باره شدن زمین و گاز
 سخت و ترسناک **و رویت** که بالا زمین شیب شود و شب

در زمین و در آن یک
 و زلزله و در آن یک
 و زلزله و در آن یک
 و زلزله و در آن یک

زین سال **باب هشتم** در بیان بدو کیست چنانچه باریست
که در زمین هر شیئی که از خاک است یا بر سر دریا و در زمین
و غیره ازان بخار بر می آید و در وقت ذوق است
می شود **باب نهم** در بیان زمین که در وقت ذوق است
و راه اینست که در وقت ذوق است
از آنست که در وقت ذوق است

مک و م م م م م
م م م م م
م م م م م

کتاب فی الحقیقة
دقائق

لا اله الا الله
محمد بن علی
عنه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم

اتعبدوا الصلوة فيقول اصبح الحق الى ربك العزى
 في المشقة بها الدين العاطي في المشقة لا يخرج عليكم اسباب
 الاحباب الفطام واجاب لكم المختصون من ترويضها بالافعال
 الوفاة والادمان النفاة انه قد بعث لبيان في حق الحق
 على يمينه من العلوم الدينية وكلام يروى عن غيره
 الاعمال الاخوية في حق الانسان الى تربية الله ماغ
 بطايف الداعيات وترويح الروح بطرائف الطائيات
 تشجيع الخاطر من المحزون ونشيط القلب المسجون
 وحقق لمن تراكت عليه افواج النوم وتلاطمت
 لديه امواج الهموم ان يتذكر بذاكرة الاخوان العظام
 ومفارقة خندان الوفا وان يخوض معهم في ارباب النكت

التوبة والاصحاح
 الشعب قاسوس
 قد ترون ما في هذا
 من الامور

انكث الائمة والنوازل الفايقة راقدة افكاره
 المعتر والارادة لا تظلم الخلق وقد اقتضى الحال لفرط
 اللذل ونور الببال ان اخوض مع الاحباب من
 ادلى الالبيب فما يقتضى التلاط وبوجوب الالباب
 فاطلقت عنان القلم في هذا المقام ورحمت الله
 الى جري فيه نصف ساعة من التلاط فاطلقت القلم
 مع سبق الحجاب وكنت سبيل الانفاذ والتعبد والى
 يا احباب القطة العفوية والقطة المستمرة الحسنة
 الالعبية والارادة غير اخبروني عن اسم كذا
 من اجوف النورانية والكثرة من جوف الرماية وبها
 نصفه لكل الزمل وبالنصف الاخوية كمال السجادة ثمانية
 له قابل لانواع النقط وادرك لا تعيل الا واحدة فقط
 تالي اذكره بالكمال موقوف ومتممة ثمانية بالاسم الجاد

قد ترون ما في هذا
 من الامور

قد ترون ما في هذا
 من الامور

قد ترون ما في هذا
 من الامور

مضيق لوسطه كالشعورى ومضيق آخره لان
 كالشعورى الخس من معارضة فزوية معلوم وان
 من سواك ذلك فمزم ناسى كل حرف من هيا لانه الحروف
 مشهور وهو فيها بنما بالعلية مذكور ان اعلى اول
 لانه وباني العدد وان المكعب العلية راد الفصل
 منها غير الخد ثانيا اسم فاعل ورايو من اسماء الافعال
 ولا يما من اسماء العدد والموصوف بالكمال ان
 اعظم وسطه في مجموع على حصل عدد والا فذلك الجوز
 اطمان وان نقصت من مربع الاربعة عشر
 الشكل ان ثلث بقعد القضا الموجهات انقصه
 فزوي دل عدد الاراض والنصف الاخر زوج
 يعادل عدد العقول وهذا لا ريب فيه وان كان
 يجب ان لا غير معقول كارب دى الخطا الشك

الشمس عن الانق في آخر غروب الشفق واول الصبح
 الكدوب ومضروب صدره في نصف غزبه
 دل عرضا يحق فيه معكوس الطلوع والغروب وان
 انصفت ثانيا في النصف ثانيا في الحروف
 المدهوسه وان طرحت منه مكعب ثانيا عا
 النازل المنحوسه حرقان منه معارفان يعادلان
 طبقات العين وخرقان متعارفان بوليا
 اركان حساب الخطاين مكر نصفه مضروب الكوس
 مع دو فان قلب فهو طائر مهور وان زد
 على مربع اوله مهور الانصفت ثانيا على عظام بدل
 الان وان نقصت من مكعب ثانيا في
 اوله بقدره كل مقادير الان ان نقصت
 ما يجب في الكوة وتلد يعادل ما يحصل في الكوة

انما في الجبين
 محمودة في الجبين
 انما في الجبين
 محمودة في الجبين

[illegible]

K	Q	R
M	A	U
N	I	F

مسامحة بعض الاعاد الثامنة وان زوت عليها
وسطه عادل عدو الوف العوالم كما استمر على
القائمة كل القلة من الاشكال الزمنية وان نصف
ثالث لم يذهب العينة ان زوت على ضعف آخره
طرفة ساوي رقوم الربع المومن وعادل اربعها
بساوي في كل التخص اثنان من مهمل اوله رقم
يوجب للفتح الاستعمال وموجه الى ما هو في راء الذنب
كثير الاستعمال ان نصف آخره نصف زوت ساوي
الانواع التدرج وعادل عدو الادوات الشريعة على
الذنب الصريح ونقص خروفا اثنان بعد المحضات
الموصولات وفكل نصفه اما الى برهان الا
والفرد على امتناع دليل العلل والمصولات ان
من سطح طرفة ثاني مائة ساوي عرض مائة

مردی از بیخ بخت ازین راه ادا شد و رفتی از بیخ بخت ۲

هذا هو الشكل الذي يظهره
في هذه الحالة من البرهان
الذي هو في الحقيقة
التي هي في الحقيقة
التي هي في الحقيقة

غاية ارتفاع أول الجدي فيه ونقص جوفية خطه
على البرهان الثاني على تباين الابعاد وان جعلت
زاوية قائمة دل على ما فوق المارد وان فرضت
خروج ضلعها العالي الى غير النهاية ومن طرف الى قفل

اخر من هذا طوعا لا تحركا على ذلك المثلث
بطريق لم يستفاد احد اليه وان جعلتها ثلثي قائمة
اشارة الى البرهان الترتبي على ذلك المرام وان انا
على مركز العالم دلت على ان التباين بين الشمس

ازيد من التباين بين الاقدام وان افترضنا جعلت
كلاهما ضلعها عددان او ادمت الى الاستدلال على
الجزء لشكل الووس وان امكن اثبات ذلك بالبرهان
الاسم الفخر الماتوس وان زاد كل منها على غايته

الاخراج وتفاوت اجزائها بالانقضاء المثلثي
في هذه الحالة من البرهان



في هذه الحالة من البرهان
التي هي في الحقيقة
التي هي في الحقيقة

اثبات ذلك بدليل خطنا بالبال وان جعلتها
نصف قائمة حصلت الاشارة الى بعض البراهين
استخدام المثلثات وان كانت قائمة يدور
بعده على منتهى ضلوعه الاعلى الى الجوانب حصل الاثبات

في طريق موقوف عرض الانهار وسائر الابعاد المعبر
وان اوتر ما نصف وتر الارض وبينها وبين مركز
الشمس على الاقنى فاس ظم عليك ان بعد الشمس

عنا وهي ازيد كثيرا من حال كونه على سمت الاس لانه
ليكن ان تراكم البخار هو الموجب لاجسام كالا
الغيس وان وصلت بين ضلعها بخط مواز الاخر
تماس لها فخرج في الجوانب المكملة اقامة اوله عديدة

على مساهمة زوايا كل ثلث بقائيتين وفيه
على صورة شكل ان اخذت قطريه اشار الى نفس الجزء

بوجه سنج لنا وهو اذ لم يمتد بين اعني في العلمين
 قبل المورور بالمراد على تعطين وان القسقت
 وتربيه بقطره اشار الى جهته في الجزء بوجه ما جاد بجب
 منسقط وهو اذ لم يحوار كون قطره الفلك الا على
 تحت اجزاء فقط وان ماس محيطه وسطا في المرفق
 اشوب ببل المتكبر على انبات الجز في المشهور او
 لا شبهة الفقرة من اذ لم انفراج الحادة وقبل قبا
 كما هو على الالاند مذكور ان وازاده اعظم منه ويحرك
 حركته بين لك غلط حسب المواقف وقد غلط
 التتمات وتجب من موافقة المحقق الدواشي في امثال
 ذلك التوجهات وان تحرك الا داخل ضعف الخارج
 حصلت الاشارة الى اصل الصغيرة والكبيرة الا تسمى
 اختصره سلطان المحققين ولم يبق عليه احد من

من المنقذين والمتأخرين وان ساوين في جزئين
 منها ظاهرك ان سهم القوس الخارج اقم وان
 الطاس يتبع من الماء في اية الشارة اسل وني
 اسفلها اكثر وفيه خوف ان فرضت خروج ذنبه
 الى غير الشابة انشرا الى برهان استماع التام
 في جهة اوجهتين وان اقم الى طرفه عمود الكوة
 ووصلت بينهما اشارة الى طريق وزن الارض
 بيني العودين وفيه خوف ان وصلت بين عود
 الخبز بخط يخرج الى الف ونيخ فاذ حصل لك
 الاذعان بان م قد فلكك از يد كبر في
 مثلث قاعدة بهر قد ورا به بغداد على هذا
 القدر من الاطباء في ذكر اوصاف ذلك الكتاب
 والعاقل كيفية الاشارة والي اهل لا تنفع بالعبارة

ع
 ع
 ع

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الناظم المصابين

باران اینست لطیف این است
سایه او شد بود بخت
حق او در این است قدرت ابد

سایه زلفش تا بوزن ابد
قوتش تا بوزن ابد
پیشش هزاران تا بوزن ابد

سایه زلفش تا بوزن ابد
قوتش تا بوزن ابد
پیشش هزاران تا بوزن ابد

چو گل شد از قند خندان
صدقه و دکان قند خندان
دو چشمش بود در قند خندان

چو گل شد از قند خندان
صدقه و دکان قند خندان
دو چشمش بود در قند خندان

